

فلسفہ و رخداد > الن بدیو > ترجمہ علی فردوسی

www.ketab.ir

۱۳۰۲۵۲۴

فصل دوم
اعلام و اصول



< نشر دیبایه

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۵

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹-۲۱۷-۲۱۲-۶۰۰-۹۷۸

قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان

همه‌ی حقوق چاپ و نشر برای نشر دیبایه محفوظ است.

خیابان هلال احمر، نرسیده به میدان رازی، نبش خیابان مرادی (استخر)

تلفن: ۵۵۴۲۸۸۷۹

info@dibayeh.ir

فروشگاه اینترنتی: www.farhangan.ir

* فلسفه و رخداد

الن بدیو

ترجمه: علی فردوسی

* ق

طراح جلد: حمید مصدق

شابک: ۹-۲۱۷-۲۱۲-۶۰۰-۹۷۸

شماره کتابشناسی ملی: ۳۶۰۳۱۴۷

عنوان و نام پدیدآور: فلسفه رخداد گفتگو با الن بدیو همراه با مقدمه‌ای کوتاه بر فلسفه‌ی الن بدیو/

به اهتمام فابین تاربی؛ ترجمه علی فردوسی.

مشخصات نشر: تهران: دیبایه، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۱۷۸ص.

یادداشت: کتاب حاضر از متن انگلیسی تحت عنوان: *Philosophy and event به فارسی برگردانده شده است.

موضوع: یادبو، الن، ۱۹۳۷- م. -- مصاحبه‌ها

موضوع: یادبو، الن، ۱۹۳۷- م. -- نقد و تفسیر

موضوع: فیلسوفان فرانسوی -- مصاحبه‌ها

رده بندی دیویی: ۱۲۸/۴۶

رده بندی کنگره: ۱۳۹۳ ف۸ ب/۴۳۶ BD

سرشناسه: یادبو، الن، ۱۹۳۷- م.

Badiou, Alain

شناسه ورود: رنوبل، علی، ۱۳۲۵-، مترجم

نوعیت فهرست نویسی: قبیا

فهرست

۹.....	مقدمه‌ی مترجم
۱۷.....	پیش‌گفتار
۲۱.....	سیاست
۲۱.....	عرضه‌ی سیاسی امروز: اپوزیسیون چپ/راست و آتش‌نشانان
۲۹.....	رسانه‌ها و تبلیغات
۳۲.....	رخداد
۳۸.....	رخدادها و «ایده»
۴۱.....	کمونیسم
۵۰.....	بازگشت به موقعیت مشخص: سارکوزی، اسرائیل، اروپا
۶۵.....	چشم‌اندازها

عشق..... ۶۹

عشق در مقابل سیاست..... ۶۹

رخداد تلاقی و ساختن صحنه‌ی «دو»..... ۷۲

وفاداری، عشق و میل، عشق و خانواده..... ۸۰

عشق و فلسفه، عشق و دوستی..... ۸۶

وحدت مرد / وضعیت زن، عشق و سکسوالیته..... ۹۹

هنر..... ۱۰۷

تأثیر گوشت بر هنری..... ۱۰۷

رخداد رزمی و ری..... ۱۱۰

حلول هنری..... ۱۱۷

هنر فرهیخته در مقابل هنر مردم پرند..... ۱۲۴

فلسفه و سبک نوشتن فلسفه..... ۱۳۶

علوم..... ۱۴۳

فلسفه..... ۱۶۱

پس از هستی و رخداد و منطق‌های جهان‌ها، اینک اندر باشی حقان..... ۱۶۱

فلسفه و انتقال..... ۱۷۹

دیالکتیک..... ۱۸۹

مقدمه‌ای کوتاه بر فلسفه‌ی الی بدیو..... ۱۹۷

یک فیلسوف کلاسیک، یک نظام فلسفی..... ۱۹۸

تزیینی در باب هستی..... ۲۰۲

۲۰۷.....همه چیز تنها از ساختار درست شده است.

۲۱۲.....درباب حقیقت و گسترگاه شگفت آورو فاداری.

۲۱۶.....زندگی به مثابه سوژه یا سرخوشی در «ایده».

۲۲۱.....چهار شرط.

۲۲۶.....کلام آخر، اخلاق.

۲۲۹.....واژه نامه

مقدمه‌ی مترجم

گاهی بایسته آن است که مترجم همتی که کار ترجمه‌اش را به سرانجامی رساند کنار بنشیند و حاصل کوشش‌ها و مخاطراتش را به خواننده بسپارد؛ و از دور، از جایی بسیار دور، با دل‌نگرانی‌ای که در نا‌مذت‌ها دنبال خواهد کرد دعا کند که حاصل کارش چنان نشده باشد که زحمت آن بر خدمت آن بچرید. در روزگار ما شاید کوششی بی‌اجرت‌تر از ترجمه نباشد. آن هم در و برای زبانی که به معنایی درگیر بازسازی خویش است در نسبت با تفکری که از سمت مدرن و غرب می‌وزد، کاری که حداقل یک سده است از این، بیش از هزار سال پیش، پیروزمندانه در نسبت با زبان و شریعتی کرده بود که از جانب جنوب می‌آمد.

قصد من نیز درست همین است: تنها گذاشتن خواننده با این ترجمه. اما،

آن «دل‌نگرانی» ای که همین الان از آن حرف زدیم، نمی‌گذارد که پیش از سهیم شدن چند کلمه با شما به این وظیفه عمل کنم.

نخست یکی دو کلمه در باب بدیو، یا دقیق‌تر توضیح و عذری راجع به این که چرا این کتاب را ترجمه کردم، و چرا امیدوارم شما آن را بخوانید. چه بسا با بدیو آشنا باشید؛ اگر نیستید، بگذارید در گذر، و به عنوان یک وعده، بگویم (چون گفتیم که بایسته نیست مقدمه‌ای مفصل بر ابتدای این ترجمه سنجاق کرد) که امروزه، و بیش از پیش، این دآوری در حال گذرش است که پس از یک دوران خمودگی، بی‌جربزگی، و حتی احتضار در فلسفه سرانجام فیلسوف بزرگی پیدا شده است که دارد باری دیگر نسبت ما را از حقیقت که خود پس از محنت آن واقعه‌ی هایدگری (و یورش «گردش ربی» و شالوده‌شکنی که آن را دنبال کرد) به اغما افتاده بود، تازه کند. اسلاوی شیرک، ندیش گرتیزهوش، پُرهیاو و نامدار اسلوانیایی در جایی از بدیو به عنوان «چهره‌ای مانند افلاطون و هگل» نام می‌برد که «این‌جا در میان ما گام می‌زند». اینکه با بدیو امیدی تازه به سهم عقل در راه‌گشایی انسان به سوی جهانی دائم‌آنها به نورافشانی کرده است. می‌خواهم در این‌جا شهادت بدهم که آن‌چه نابری مصاحبه‌کننده با بدیو در پایان همین کتاب در مقدمه‌اش بر فلسفه‌ی بدیو می‌نویسد، حقیقت دارد: «یک ریاضیات دقیق هستی؛ ولی نیز یک اندیشه‌ی ایده» که نیرو و شادی است: بدیو، در تاریخ فلسفه، نام سنتز نویی است بین وضوح استوار ماتریالیسم و امید شکست‌ناپذیر ایده‌آلیسم. همان‌طور که خواهید دید فلسفه‌ی بدیو وفادارترین حرکت اندیشه است به رخداد سقراطی، به رخداد آغازین فلسفه، به فلسفه به مثابه‌ی شکل حضور و عمل سوژه در جهان:

نسبت او با حقیقت به شکلی که در چهار شرط عشق، هنر، سیاست، و علم آفریده می‌شود و از آن مسیر، یعنی از منوال حقیقت، نسبت خود با خود (به مثابه‌ی سوژه).

این بود وعده‌ی کتاب. اینک - و دوم - چند کلمه درباره‌ی چالش‌های خواندن آن. فابین تاری کوئیده است تا با بهره‌گیری از تسهیلاتی که گنت وگو در اختیار بیان قرار می‌دهد گامی در راه «انتقال» فلسفه‌ی آلن یو بردارد؛ فلسفه‌ای که در کتاب‌های قطور و سهمگینی خود را ارائه می‌کند. جز به زبان هی کتاب، سرانجام، کسی نمی‌تواند داور مناسبی باشد بر سر این که تاریخ تا چه حد در کارش موفق بوده است، و من تا چه حد در برگردان آن به فارسی. لیکن، ضروری است گفته شود که، جدای از سهم تاری و این مترجم، بدیش به یو اندیشه‌ای است چنان بدیع، چنان عمود بر جهان عقاید رایج، چنان سرشار از اژه‌ها، تعابیر تازه و یا از نو تعریف‌شده، که حتی بهره‌گیری از ژانر دورگه، مانند مصاحبه‌ی چاپ شده (مصاحبه بدون حضور پیکر فیلسوف) برای تخریب قوت واژگانی و نحوی آن، نه از درخشش زبان‌شناختی آن می‌کاهد و نه، راستش، دشواری فهم آن را کاملاً برطرف می‌کند. بنابراین، انصاف نیست اگر تمام دشواری فهم به عهده‌ی تاری گذاشته شود، و اگر حمل بر بهانه‌تراشی نشود به عهده‌ی این مترجم. پیش‌تر، از مقایسه‌ی بدیو با افلاطون و هگل توسط اساتید شیژک حرف زدیم. افلاطون و هگل فیلسوفانی آسان‌فهم نیستند، چو هر دو علامت یک دگردیسی کلان در منطق و فلسفه‌اند. راه‌یابی به هر دو نیاز به دقت، تأمل و چندبارخوانی دارد. و چنین است در مورد بدیو. حقیقت این است که کسانی که با نظام فلسفی محکم و عظیم بدیو آشنا باشند (و

خوشبختانه شمار این کسان، از جمله در ایرانِ خودمان، دیگر کم نیست) خوب می‌دانند که فلسفه‌ی او، کمتر به خاطر دشواری زبانی‌اش، و بیشتر به سبب صلابت اندیشه، و دوختگی آن به ریاضیات (در قامتِ تئوری بنداشتی مجموعه‌ها^۱)، و نسبتِ نوینی که با منطق دارد (گذار از دیالکتیکِ مبتنی بر نفی به سوی دیالکتیکی که از تصدیق می‌آغازد) حضورِ ذهن و طمأنینه‌ی خاصی را از خواننده طلب می‌کند تا چفت‌وبست ساختمانِ خود را بر او نشاید. این است که لازم می‌بینم در اینجا خواننده را به شکیبایی دعوت کنم. این کتاب، به رغمِ سادگی ظاهری آن، حاوی اندیشه‌هایی ژرف و در برخورد با دشواری است. شاید بهتر آن باشد که خواننده با عزم و همتِ «مطالعه» به سراغ این کتاب برود تا به انگیزه‌ی «خواندن». بعضی از پاراگراف‌ها را حتماً باید چند بار خواند تا معنای آن‌ها واگشوده شود. بهترین شیوه، اگر راستش را بخواهید که «مان شیوه‌ای است که من حدود دهه‌ای پیش که با افکار بدیو آشنا شدم، از آن بهره گرفتم، مطالعه‌ی گروهی کتاب است. اعتراف می‌کنم، صمیمانه و به میدان‌داری دادن به خواننده، که پس از یک دهه مطالعه‌ی بدیو، هنوز جنبه‌های مبهم از اندیشه‌ی او بر من مکتوف نیست.

سوم، چند کلمه در باب این ترجمه. این ترجمه مبسوط است بر اصلِ فرانسوی و برگردان انگلیسی آن. ترجمه‌ی انگلیسی کمکی بزرگ و اساسی برایم بود؛ هم برای اینکه سواد فرانسوی من به مراتب از آشنایی من با

۱. نظریه‌ی بنداشتی مجموعه‌ها تلاشی برای صوری کردن نظریه‌ی مجموعه‌ها است. آن هم با جایگزین کردن اصول موضوعه به جای دیدگاه‌های شهودی. این نظریه نقطه‌ی مقابل نظریه‌ی طبیعی مجموعه‌ها یا همان نظریه‌ی شهودی مجموعه‌ها است که در آن مجموعه‌ها به صورت شهودی و غیرصوری مورد بررسی قرار می‌گرفتند.

انگلیسی ضعیف‌تر است، و هم به سبب این که مترجم انگلیسی پانویس‌ها و توضیحاتی بر کتاب افزوده است که در اصل فرانسوی نیست. من این پانویس‌ها را تا جای ممکن با ذکر [مترجم انگلیسی] از آنچه خود بر آن‌ها افزوده‌ام تفکیک کرده‌ام. در اساس، به جز یکی دو جا، هیچ تفاوت معناداری میان اصل و ترجمه‌ی انگلیسی تا آن‌جا که به ترجمه‌ی کتاب به فارسی مربوط می‌شود ندیدم. چون هر دو کتاب پیش رویم بود، و از آن‌جا که اسب خوانندگان ایرانی‌ای که مایل به دنبال کردن مطلب به زبانی دیگر هستند انگلیسی می‌دانند و به‌ندرت فرانسه، واژه‌هایی را که ذکر صورت اصلی آن‌ها در متن است، هم به فرانسه و هم به انگلیسی نقل کرده‌ام، مگر آن‌جا که تفاوت معنادار نوشتاری کلمه در بین دو زبان نیست، و نوشته‌های بدیو را نیز به هر دو زبان معرفی کردم (جز دو جا که در متن خواهید دید). افزون بر این، ماژمه‌ای سه‌زبان متشکل از فرانسوی، انگلیسی و فارسی تهیه کرده‌ام که در پایان کتاب می‌بینید.

در میان این واژه‌ها شاید واژه‌ی «نور» نیازمند کمی توضیح باشد. من این واژه را به جای incorporation به کار برده‌ام، که معنای تحت‌اللفظی آن فراهم آمدن و ادغام شدن در یک بدنه، و به صورت یک «تن» واحد، و صاحب‌عاملیت است؛ چنان‌چه مثلاً در تشکیل یک صنف یا شرکت، و یا تبدیل یک منطقه‌ی جمعیت‌نشین پراکنده به یک «شهر» یا واحد خودمختار اداری می‌بینیم. این واژه که در اواخر سده‌ی چهاردهم میلادی از معنای قدیمی و از آن‌جا به زبان‌های دیگر (یکی دو دهه بعد به انگلیسی) وارد شده است، در اصل بدین معنا است: «کنش یا فرایند ترکیب عناصر؛ جذب نور، یا رطوبت.» ما باید در واژه‌ی incorporation دو معنا یا واژه

را ببینیم: اول، واژه‌ی لاتینی corpus (تن) را. این تن، همان تن گوشتی و زنده‌ی حیوانی است؛ همان «تن»ی است که اغلب در مقابل «روح» فهمیده می‌شود؛ تن خواهش، و امیال. دوم، از طریق پیشوند in «جذب نور، یا رطوبت» به درون یک جسم را. کاری که بدیو با این واژه می‌کند، که به نظر می‌رسد بی‌ربط به اندیشه‌ی مرلوپونتی نباشد، مربوط می‌شود به مفهومی که او از سوژه دارد. سوژه‌ی بالقوه، از دید بدیو، از طریق جذب شدن/ جذب کردن نور حقیقت، و از طریق تشکیل تنی مادی، و عامل، همراه دیگر، یگرانی که همین نسبت را با حقیقت برقرار کرده‌اند، تبدیل به سوژه‌ی بالفعل می‌شود. برای بدیو سوژه شدن در نهایت تن‌گیری یا، ساده‌تر، تن‌مند شدن حقیقت است. اگر بخواهیم مطلب را تا حد تهدیدآمیزی ساده کنیم، آن وقت می‌توانیم بگوییم که با حلول حقیقت چنان روحی در تنی، که همانا، حلول تن در منوال حقیقت باشد، سوژه پا به جهان می‌گذارد. بنابراین، فکر می‌کنم که واژه‌ی حلول با توجه به حضور تن در مفهوم incorporation (که محل وقوع حلول است)، و با توجه به نسبتی که حلول با «روح» دارد (که معادل فلسفی آن در اندیشه‌ی بدیو «سوژه» است، همان‌طور که در ترجمه‌ی او از «جمهوری» افلاطون می‌بینیم)، واژه‌ی بی‌جایی نباشد. معه‌ذا قبول دارم که «حلول» واژه‌ی ایده‌آلی نیست؛ هم از معنای تحت‌اللفظی incorporation دور است، و هم در پیشینه‌ی خود منظورهایی به کار برده شده است که با مفهومی که در اینجا باید از آن طلبید یکی نیستند. اما ترجیح دادم که به جای وضع یک واژه‌ی جدید از «حلول» استفاده کنم، به این امید که کاربرد آن در متن آن مفهومی را که بدیو از آن دارد به اندازه‌ی کافی محدود و مقید کند.

چند جا هم اسم را به وجه فعلی کشانده‌ام، به دو دلیل: یکی آن که باری در سخنرانی دکتر محمدرضا باطنی شنیدم (نقل به مضمون) که شمار افعال بسیط در زبان کاربرانه‌ی فارسی دارد کم می‌شود، و گویندگان این زبان - مثلاً - به جای «یافتن» فعل مرکب «پیدا کردن» را به کار می‌برند، و به جای «فریفتن» فعل مرکب «فریب دادن» را، عاداتی که موجب زم‌ی زبَن می‌شود و از امکانات واژه‌سازانه‌ی آن می‌کاهد، زیرا که بن فعل زبانی‌ترین واحد زبان‌شناختی است؛ و دوم آن که بعد از سال‌ها دوزبانه زیستن، به این نتیجه رسیده‌ام که نهایتاً برای باز کردن راه زبان فارسی، و بسیج آن برای این نیاز به یک جسارت زبانی در شکل تبدیل اسم به فعل داریم زیرا تا جایی که می‌توان فعل‌های بسیط ساخت و راه را برای آفرینش هزاران فعل تازه (و از آن مسیر برای چندین هزار واژه‌ی تازه) باز گشود یافتن راهی است برای ساختن فعل از اسم. در این جا البته مشکل فنی نیست؛ طبعی و نهایتاً روان‌شخصی است. پس باید این کار را با احتیاط کرد، تا عادت‌های زبانی جدیدی درست شوند که پذیرای این گذار نحوی باشند. شنیده‌ام که این شکسپیر بود که چنین جسارتی را در زبان انگلیسی به خرج داد، ولی ما این فراغ خاطر را نداریم که به انتظار ظاهر شکسپیری در زبان فارسی بمانیم. برای همین من در اینجا تا توانستم، با احتیاط، و نه هرجا) از افعال بسیط استفاده کرده‌ام (مثلاً یافتن به جای پیدا کردن، یا فراموشیدن به جای فراموش کردن)، و اگر واژه راه داده است از نام به فعل رفته‌ام (نزدیکیدن، یا تاریکیدن، یا تجربیدن)، و نیز از واژه‌های فرانسوی / انگلیسی فعل فارسی ساخته‌ام، مثل فتیشیدن (به جای فتیش یا فتیشیزه کردن) و یا سوژگیدن (به جای سوژه گرداندن یا سوژه شدن). این

دومی کار تازه‌ای نیست. یکم این که اگر مجازیم پیشوند و پسوند فارسی به کلمات غیرفارسی بیفزاییم، چرا نباید بتوانیم آن‌ها را به درون دستگاه زبانی دستور زبان فارسی بکشیم؟ دوم، اگر می‌شود این کار را با کلمات عربی کرد، همان‌گونه که نیاکانمان کرده‌اند (مانند همین واژه‌ی کلیدی این کتاب «فهم» عربی که فعل «فهمیدن» را از آن ساخته‌اند) چرا مجاز نداشتیم این کار را با واژه‌های دیگر زبان‌ها بکنیم؟ این کارهای خلاف‌آمد عادت، ممکن است طبع خواننده را این‌جا و آن‌جا کمی بیازارد، برای همین در اینجا طلبد مغفرت می‌کنم. و به عنوان گونه‌ای تسلی خاطر می‌گویم که این کار را در هر متناظرانه انجام داده‌ام و به هر حال کوشیده‌ام کاری نکنم که مغل فهم خواننده بشود.

فکر کنم وقت آن رسیده است که به وعده وفا کنم و شما را با این کتاب تنها بگذارم. اگر تیریه‌ی دیو می‌بوی به یک نفر از شما خوانندگان عزیز کمک کند که به زندگی خود در نسبت با حقیقت، راستا و شکلی دهید این مترجم پاداش خود را هم در این جهان، و هم در آنچه جاودانه است، یافته است.

علی فردوسی

روز شنبه اول پاییز ۱۳۹۲

پیش‌گفتار

ساعت‌ها گفت‌وگویی را از دست می‌گذرانم که اکنون این صفحه‌ها را تشکیل داده‌اند. این بدیو پرورده‌ی تدوین کتابی از مصاحبه‌هایی در باب آثارش را به راحتی و با گشاده‌رویی پذیرفت مصاحبه‌ها لحظاتی بودند آکنده از حرارت و شور فکری و انسانی.

ایده‌ی در نظر گرفتن پنج درون‌مایه برای مصاحبه‌ها، سرعت تکلیف شیوه‌ی کار را روشن کرد: برای این پروژه چه مسیر را بهتر از پیمودن چهار شرط سیاست، عشق، هنر و علم، و سرانجام فلسفه می‌توان سراغ گرفت؟

در نظر گرفتن سیاست به عنوان درون‌مایه‌ی اولین مصاحبه، مشخصاً انتخاب درستی از کار در آمد. در عمل معلوم شد سیاست گام نخست درخوری برای ورود به کار است، گامی که اندیشه‌های فلسفی‌ای را

تعریف‌پذیر می‌کند که بی‌شک پرداختن به آن‌ها در بستری که در وهله‌ی اول برای همگان قابل‌فهم باشد به شکلی مستقیم دشوار است. کم‌وبیش منطقی به نظر می‌رسید که مصاحبه‌ی بعدی درباره‌ی عشق باشد؛ این ترتیب منطقی به همان اندازه در مورد مصاحبه‌هایی که درباره‌ی هنر، علم و فلسفه به دنبال آمدند نیز صادق بود. این بدان معنا است که گفت‌وگوها به خودی خود و به این ترتیب به بهترین وجهی به مقدمه‌ای بر افکار بدیو بدل شدند. این عمدتاً مدیون حرارت و شوری بود که آلن بدیو به این پروژه آورد.

نشان‌دهنده‌ی این امر آخر کتاب «مقدمه‌ای کوتاه بر فلسفه‌ی آلن بدیو» می‌باشد. این مطالب یک متمم، یک مکمل، و فرصتی تازه برای مرور کتاب است.

بنابراین به خریدگاران جدید به دنبال ورود به این فلسفه‌ی تاریخ‌ساز هستند توصیه می‌کنم با کتاب گذاشتن هر گونه واهمه‌ای درباره‌ی دشواری آن، به درون متن جست‌بزنند. ارفقت خواهند دید که جریان درونی این مصاحبه‌ها آنها را به کُنهِ اندیشه‌ی آلن بدیو، راهبر خواهد شد. فیلسوف خودش آن‌ها را هدایت خواهد کرد.

با در نظر گرفتن همه‌ی این‌ها آیا این کتاب، آرا و سیراستار آن، ژان تلز را برای تألیف «مقدمه‌ای کلی بر فلسفه‌ی آلن بدیو» را آورده می‌کند؟ قضاوت بر عهده‌ی خواننده است. به هر حال امیدوارم این اثر را آورده شده باشد. باز هم باید بگویم این کار برای من چه تجربه‌ی فو‌العاده‌ای بوده است: به یک معنا چشم‌اندازی احیاگرانه از این فلسفه، بازکشف‌های شگفت‌آور، و یک رویارویی مستقیم و شورمندانه با آثاری که من

سال‌هاست می‌خوانمشان و به آنها می‌اندیشم. مایلم سپاس عمیق خود را به
آلن بدیو تقدیم کنم.

ایزابیل وُدوز^۱ به همان سیاق دقیق و جدی همیشگی‌اش کمک کرد تا
این کتاب به شکلی که اکنون در برابر شماست درآید. از او نیز صمیمانه
سپاسگزارم.

فابین تاربی^۲

1. Isabelle Vodoz

2. Fabien Tarby